

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود، این عمرو بن عبدود است، علی (علیه السلام) عرض کرد

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۵

من آماده‌ام هر چند عمرو باشد.
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید، و برای او دعا کرد: اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته: «خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ، و از بالا و پائین حفظ کن».
علی (علیه السلام) به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می‌خواند:

لا تعجلن فقد اتاک

مجیب صوتک غیر عاجز!

ذو نیه و بصیره

و الصدق منجی کل فائز

انی لارجوان اقیم

علیک نائحة الجنائز!

من ضربة نجلاء یبقی

صوتها بعد الهزاهز:

«شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید!
آنکس که نیستی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد.
من امیدوارم که فریاد نوحه‌گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم.
از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدانهای جنگ باقی می‌ماند و در همه جا می‌پیچد!»! و در اینجا بود که پیامبر جمله معروف: «برز الایمان کله الی الشرک کله» را فرمود.
امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نخست او را دعوت به اسلام کرد، اونپذیرفت،

سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۶

عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی (علیه السلام) فرود آورد، اما امیر مؤمنان (علیه السلام) با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی (علیه السلام) را آزرده ساخت.

در اینجا علی (علیه السلام) از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده‌اند، و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی (علیه السلام) شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید «عمرو» به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معركة را فرا گرفته بوده، جمعی از منافقان فکر می‌کردند علی (علیه السلام) به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی (علیه السلام) مسجل گشت. ناگهان علی (علیه السلام) را دیدند در حالی که خون از سرش می‌چکید آرام آرام به سوی لشکر گاه باز می‌گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد، و پیکر «عمرو» بی سر در گوشه‌ای از میدان افتاده بود.

کشته شدن قهرمان معروف عرب ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه‌ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت، و به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آن فرمود: لو وزن اليوم عملک بعمل جمیع امة محمد لرجح عملک علی عملهم و ذاک انه لم یبق بیت من المشرکین الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین الا و قد دخل عز بقتل عمرو! «اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد، و خانه‌ای از خانه‌های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۷

دانشمندان معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: لمبارزة علی بن ابی طالب لعمر و بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة. فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانیترین لحظات خود را می پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترده، بنابر این عبادت همگان مرهون او است. بعضی نوشته اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه «عمرو» را به ده هزار درهم خریداری کنند (شاید تصور می کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهائی در برابر مردگان نخواهیم گرفت! این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی (علیه السلام) از تن او بیرون نیاورده است گفت: ما قتله الا کفو کریم: «من اعتراف می کنم که هم او را و کشنده او مرد بزرگواری بوده است»!.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۸

و - اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان

عوامل پیروزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تایید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه ای از عوامل مختلف، از روشهای نظامی، سیاسی، و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱ - پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با قبول پیشنهاد حفر خندق،

- عامل تازه‌ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود.
- ۲ - مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیکهای نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.
- ۳ - کشته شدن «عمرو بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود.
- ۴ - ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دل‌های مسلمانان بوسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افشانده شده بود و مرتباً در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آبیاری می‌شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می‌گردید.
- ۵ - روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، روح بزرگ و اعتماد به نفس اوبه مسلمانان، قوت قلب و آرامش می‌بخشید.
- ۶ - افزون بر اینها داستان «نعمیم بن مسعود» یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۹

ز - داستان نعمیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!

«نعمیم» که تازه مسلمان شده بود و قبيله‌اش طایفه «غطفان» از اسلام‌او آگاه نبودند خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهائی به کار می‌بندم. فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می‌توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که «جنگ مجموعه‌ای از نقشه‌های پنهانی است».

نعمیم بن مسعود طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود «بنی قریظه» آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما بنی قریظه می‌دانید که من نسبت به شما علاقمندم!

گفتند راست می‌گوئی، ما هرگز تو را متهم نمی‌کنیم.

گفت: طایفه «قریش» و «غطفان» مثل شما نیستند، این شهر، شهر شماست، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند، و شما هرگز

قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید.

«قریش» و طایفه «غطفان» برای جنگ با محمد و یارانش آمده‌اند و شما از آنها حمایت کرده‌اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است، واموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می‌کنند و با خود می‌برند، و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می‌گردند و شما در این شهر می‌مانید و محمد، و مسلما به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه‌ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ، کوتاهی نکنند. یهود «بنی قریظه» این پیشنهاد را پسندیدند. نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به «ابو سفیان» و گروهی از رجال قریش گفت:

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۰

شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می‌دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می‌دانم، تا مراتب خیرخواهی را انجام داده باشم، اما خواهش من این است که از من نقل نکنید! گفتند: مطمئن باش!

گفت: آیا می‌دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پشیمان شده‌اند، و رسولی نزد او فرستاده‌اند که ما از کار خود پشیمانیم، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی، سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم، محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است، بنابر این اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهای بخواهند، حتی یکنفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است! سپس به سراغ طایفه «غطفان» که طایفه خود او بودند آمد، گفت: شما اصل و نسب مرا به خوبی می‌دانید، من به شما عشق می‌ورزم و فکر نمی‌کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.

گفتند: راست می‌گوئی، حتما چنین است!

گفت: سخنی دارم به شما می‌گویم اما از من نشنیده باشید!

گفتند: مطمئن باش، حتما چنین خواهد بود، چه خبر؟

«نعمیم» همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود
و تصمیم بر گروگانگیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این
کاربر حذر داشت.
اتفاقاً شب شنبه‌ای بود. (از ماه شوال سال ۵ هجری) که ابو سفیان و
سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند: حیوانات ما
در اینجا دارند تلف می‌شوند، و اینجا برای ما جای توقف نیست، فردا صبح حمله
را باید

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۱

آغاز کنیم، تا کار یکسره شود.
یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است، و ما دست به هیچکاری
نمی‌زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به
شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط همکاری ما آنست
که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید.
هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا
سوگند معلوم می‌شود نعم بن مسعود راست می‌گفت، خبری در کار است!.
رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یکنفر را هم به
شمان خواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله!
بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعم بن
مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حيله‌ای در کار
است، می‌خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در
برابر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها بگذارند، سپس پیام دادند
که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نspارید، جنگ نخواهیم
کرد، قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها
اختلاف افتاد، و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت
آنچنان که خیمه‌های آنها را بهم ریخت، و دیگها را از اجاق به روی زمین افکند.
این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر
قرار ترجیح دادند، به گونه‌ای که حتی یکنفر از آنها در میدان جنگ
باقی نماند.

ح - داستان حذیفه

در بسیاری از تواریخ آمده است «حذیفه یمانی» می گوید: ما در روز جنگ خندق آنقدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می داند، شبی از شبها (بعد از آنکه در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا کسی از شما هست که مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود، و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد.

حذیفه می گوید: به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخواست.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین دید مرا صدا زد، من خدمتش آمدم فرمود: برو، خبر این گروه را برای من بیاور، ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی.

من آمدم در حالی که طوفان سختی می وزید و این لشکر الهی آنها را در هم می کوبید، خیمه ها در برابر تند باد فرو می ریخت، و آتشها در بیابان پراکنده می شد، و ظرفهای غذا واژگون می گشت، ناگهان شیخ ابو سفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند ای قریش هر کدام دقت کند کناردستی خود را بشناسد، بیگانه ای در اینجا نباشد، من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فلانی هستم، گفتم بسیار خوب.

سپس ابو سفیان گفت: به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسبهای ما از دست رفتند، یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت.

سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود بقدری شتابزده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد هنوز عقال از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را بچله

کمان گذاردم، همین که خواستم رها کنم، به یاد سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد، و تنها خبر برای

من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: «اللهم انت منزل
الکتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب اللهم اهزمهم و زلزلهم» خداوند تو
نازل کننده کتابی، و سریع الحسابی، خودت احزاب را نابود کن، خداوند آنها
را نابود و متزلزل فرمای.

ط - پیامدهای جنگ احزاب

جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای
همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، به طور خلاصه می توان پیامدهای پربار این
جنگ را در چند جمله بیان کرد:
الف - ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین
قدرت نهائی آنها.

ب - رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان
خطرناک داخلی.

ج - جبران خاطره دردناک شکست احد.

د - ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه - بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که
در آن میدان مشاهده کردند.

و - تثبیت موقعیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در داخل و خارج مدینه.

ز - فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۴

۲ - پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «اسوه» و «قدوه» بود

می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانها به خاطر آنست که
بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند، چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش
تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنها است، و به همین دلیل
دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند، و یکی از
براهین آن، همین است که آنها باید «اسوه ناس» و «قدوه خلق» باشند
قابل توجه اینکه تاسی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیات مورد
بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده که تاسی در همه زمینه ها را شامل
می شود، هر چند شان نزول آن جنگ احزاب است، و می دانیم شان نزولها

هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی‌کند.
و لذا در احادیث اسلامی می‌بینیم که در مساله تاسی، «مهمترین»
و «ساده‌ترین» مسائل مطرح شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: ان الصبر علی
ولاة الامر مقروض لقول الله عز و جل لنبيه (صلی الله علیه و آله و سلم)
فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل، و ايجابه مثل ذلك علی اولیائه و اهل
طاعته، لقوله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة: «صبر و شکیبائی بر
حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد
شکیبائی کن آنچنان که پیامبران اولوا العزم شکیبائی کردند، و همین معنی را
بردوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر واجب
فرموده است.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که نماز عشا را می‌خواند، آب وضو
و مسواکش را بالای سرش می‌گذاشت و سر آن را می‌پوشانید... سپس
کیفیت نماز شب خواندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۵

را بیان می‌فرماید و در آخر آن می‌گوید لقد کان فی رسول الله اسوة حسنة
و به راستی اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زندگی ما، اسوه
باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در
زهد و تقوایش، به کلی برنامه‌های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و
روشنائی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت
امروز بر همه مسلمانان، مخصوصاً جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که
سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را مو به مو بخوانند و به‌خاطر
بسپارند و او را در همه چیز قدوه و اسوه خود سازند، که مهم‌ترین وسیله
سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

۳ - بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصاً «ذکر کثیر» کرارا در آیات
قرآن وارد شده است، و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده،
تا آنجا که در حدیثی از ابوذر می‌خوانیم که می‌گوید: وارد مسجد شدم و

به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم... به من فرمود: علیک بتلاوة کتاب الله و ذکر الله كثيرا فانه ذکر لك فی السماء و نور لك فی الارض! «بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمائی که این سبب می شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین».

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده: اذا ذکر العبد ربه فی الیوم مائة مرة کان ذلک کثیرا: «هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۶

بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می شود».

و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که به یارانش فرمود: الا خبرکم بخیر اعمالکم و از کاهها عند ملیکم، و ارفعها فی درجاتکم و خیر لکم من الدینار و الدرهم، و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونهم و یقتلونکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: ذکر الله کثیرا: «آیا بهترین اعمال و پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین درجه شما است، و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن».

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او رانصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند و اگر در حدیث می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بادروا الی ریاض الجنة؟: «به سوی باغهای بهشت بشتابید».

یاران عرض کردند: و ما ریاض الجنة؟: «باغهای بهشت چیست؟»

فرمود «حلق الذکر» مجالس ذکر است.

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند

آیه ۲۶-۲۷

آیه و ترجمه

۲۶ و انزل الذین ظهروهم من اهل الكتب من صياصيههم و قذف فی قلوبهم الرعب فريقا تقتلون و تاءسرون فريقا
۲۷ و اءورثکم اءرضهم و دیرهم و اءمولهم و اءرضا لم تطوها و کان الله علی کل شیء قدیرا
ترجمه :

۲۶ - خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پائین کشید، و در دل‌های آنها رعب افکند (کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید.
۲۷ - و زمینها و خانه‌هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر

در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می‌کردند: «بنی قریظه»، «بنی النضیر» و «بنی قینقاع»
هر سه گروه با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند ولی طایفه «بنی قینقاع» در سال دوم هجرت و طایفه «بنی نضیر» در سال چهارم

هجرت، هر کدام به بهانه‌های پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی

با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست زدند، سرانجام مقاومت آنها درهم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند.

بنی قینقاع به سوی «اذرعات» شام رفتند، و «بنی نضیر»، قسمتی به سوی «خیبر» و بخشی به سوی «شام» رانده شدند.

بنابر این در سال پنجم هجرت که غزوه «احزاب» رخ داد، تنها طایفه «بنی قریظه» در مدینه باقی مانده بودند، و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند. پس از پایان غزوه احزاب و عقب نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه، طبق روایات اسلامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویش مشغول شد، در این هنگام جبرئیل به فرمان خدا بر او وارد شد، و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاردی؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی «بنی قریظه» حرکت کنی، و کار آنها یکسره شود.

به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان گرم پیروزی، و بنی قریظه، گرفتار وحشت شدید شکست، و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند.

به هر حال منادی از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۰

محاصره خود در آوردند.

بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعدا چنانکه در نکته ها خواهد آمد، همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید.

آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات، بعد از حصول پیروزی نازل شد، و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.

نخست می‌فرماید: «خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پائین کشید» (و انزل الذین ظاهروهم من اهل الكتاب من صياصيه).

«صیاصی» جمع «صیصیه» به معنی قلعه‌های محکم است سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است، مانند شاخ گاو و شاخکی که دریای خروس است.

اینجا روشن می‌شود که یهود قلعه‌های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشان مشغول می‌شدند. (تعبیر به انزل «پائین آورد» نیز ناظر به همین معنی است).

سپس می‌افزاید: «خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند» (و قذف فی قلوبهم الرعب).

و سرانجام کارشان به جایی رسید که «گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید» (فریقا تقتلون و تاسرون فریقا). و «زمینها و خانه‌ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد» (و اورثکم

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۱

ارضهم و دیارهم).

این چند جمله فشرده‌ای از تمام نتایج غزوه «بنی قریظه» است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند، و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید. تعبیر به «ارث» از این غنائم به خاطر آنست که مسلمانان زحمت‌چندانی برای آن نکشیدند، و به آسانی آنهمه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد. و در پایان آیه می‌فرماید: «همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام ننهاده بودید» (و ارضا لم تطوها).

«و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است» (و کان الله علی کل شیء قдіرا). در اینکه منظور از «ارضا لم تطوها» کدام سرزمین است؟ در میان مفسران

گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به سرزمین «خیبر» دانسته‌اند که بعداً به دست مسلمانان فتح شد.

بعضی اشاره به سرزمین مکه.

بعضی آن را سرزمین روم و ایران می‌دانند.

و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمین‌هایی می‌دانند

که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت.

ولی هیچ‌یک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده (اورثکم) شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد، بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام نهاده باشند در حالی

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۲

که قرآن می‌گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام نهاده بودید، ظاهراً این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار «بنی قریظه» بود و احدی حق ورود به آن را نداشت، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می‌کوشیدند.

و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم، تناسب بیشتری با سرزمین «خیبر» دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

نکته‌ها:

۱- ریشه اصلی غزوه «بنی قریظه»

قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود (زیرا می‌فرماید: الذین ظاهروهم... کسانی که از آنها پشتیبانی کردند...).

علاوه بر این اصولاً یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می‌شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند، و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می‌آمد غنیمت می‌شمردند.

همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند، و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمان شکنی، محکوم و از مدینه رانده شدند، و می بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را بینند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۳

۲ - ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب، مأمور شد حساب یهود بنی قریظه را روشن سازد، می نویسند: آنچنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعدا قضا کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی - همانگونه که قرآن می گوید - به دلهای آنها افکند.

«کعب بن اسد» که از سران یهود بود، گفت: من یقین دارم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می کنم هر کدام را خواستید برگزینید: پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم، زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است، و نشانه های او را در کتب خود می یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود.

گفتند: ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت.

گفت: اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیائید و کودکان و زنان خود را بادست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم، تا ببینیم خدا چه می خواهد؟ اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم، و اگر پیروز شویم زن و فرزند بسیار است!

گفتند ما این بیچاره‌ها را با دست خود بقتل برسانیم؟! بعد از اینها زندگی

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۴

برای ما ارزش ندارد.

«کعب بن اسد» گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شنبه است محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یارانش گمان می‌کنند امشب حمله‌ای نخواهیم کرد بیائیم و آنها را غافلگیر کنیم، شاید پیروز شویم. گفتند این کار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی‌کنیم. «کعب» گفت هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است!

بعد از این ماجرا آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا کردند «ابو لبابه» را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کنند.

هنگامی که «ابو لبابه» نزد آنان آمد زنان و بچه‌های یهود در مقابل او به‌گریه افتادند، او تحت تاثیر قرار گرفت، مردان گفتند: صلاح می‌دانی ما تسلیم حکم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شویم؟ ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوئی خود کرد، یعنی همه شما را خواهد کشت!

«ابو لبابه» می‌گوید همین که از آنجا حرکت کردم به خیانت خود متوجه شدم به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیامد مستقیماً به مسجد رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی‌کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد.

سرانجام خداوند گناه او را بخاطر صداقتش بخشید و آیه (و آخرون اعترفوا بذنوبهم...) در این باره نازل شد (سوره توبه آیه ۱۰۲). سرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شرط تسلیم شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آیا راضی هستید هر چه سعد بن معاذ در باره شما حکم کند اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند).

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۵

«سعد بن معاذ» گفت: اکنون موقعی رسیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند.

سعد هنگامی که از یهود مجددا اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می پذیرید؟ فرمود: آری، گفت: من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) باید کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد، اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند.

۳ - پیامدهای غزوه بنی قریظه

- پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتایج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله:
- الف - پاک شدن جیبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.
- ب - فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون.
- ج - تقویت بنیه مالی مسلمین بوسیله غنائم این جنگ.
- د - هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصا فتح خیبر!
- ه - تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۶

۴ - تعبیرات پر معنی آیات

از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می خورد این است که در مورد کشته شدگان این جنگ می گوید «فریقا تقتلون» یعنی «فریقا» رانمقدم بر «تقتلون» می دارد در حالی که در مورد اسیران «فریقا» را از فعل آن یعنی «تاسرون» مؤخر داشته است، بعضی از مفسران در تفسیر آن گفته اند این به خاطر آن است که در مساله کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند، ولی در مورد اسارت، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند، بعلاوه این تقدیم و تاخیر، سبب شده که قتل و اسر (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بردشمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود. و نیز در نخستین آیه مورد بحث، پائین آوردن یهود را از قلعه هایشان، قبل

از جمله «قذف فی قلوبهم الرعب» (خداوند در دل‌های آنها رعب و وحشت افکند) ذکر کرده است، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است، یعنی نخست ایجاد رعب می‌شود سپس پائین آمدن از آن قلعه‌های محکم، این‌به‌خاطر آنست که آنچه به حال مسلمانان مهم و شادی بخش بوده و هدف اصلی را تشکیل داده است، در هم شکستن قلعه‌های بسیار مستحکم آنها بوده است.

تعبیر به «اورثکم ارضهم و دیارهم» نیز بیانگر این حقیقت است که شمایی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه‌ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد.

و بالاخره تکیه بر قدرت خداوند در آخرین آیه (و کان الله علی کل شیء قدیرا) اشاره به این است که او یک روز وسیله باد و طوفان و لشکر نامرئی، احزاب را شکست داد و روز دیگر با لشکر رعب و وحشت، حامیان آنها یعنی یهود بنی قریظه را در هم شکست.

← بعد

↑ فترت

→ قبل